

در باره‌ی نمایشگاه نقاشی های علی اکبر صفائیان

در گالری مهر شاه

بهر روز صور اسرافیل

علی اکبر صفائیان نقاشی حرفه‌آینست . این شاید در جاهای دیگر دنیا چندان مهم نباشد اما در سرزمین ما ، سرزمین نقاشان کارمند و خانه‌دار و دلال و سوداگر ، در نفس خود امتیاز و عاملی مثبت و قابیل توجه به حساب می‌آید . از این گذشته ، صفائیان بسیار پرکار هم هست - این هم در سرزمین هنرمندان متفنن و نیمه وقت و نقاشان روز های تعطیل و اوقات فراغت ، باز اهمیت دارد . به همین دلیل هنگامی که نمایشگاهی از آثارش برپا می‌شود ، همینکه آدم می‌داند دارد به دیدار آثاری حرفه‌ای و جدی می‌رود ، شوق‌انگیز است . به ویژه اگر تماشاگر ، از انبوه نمایشگاههایی که تنها پشتوانه‌شان آداهای همجنس طلبانه‌ی نقاشان ، یا موقعیت همسر بانفوذ و دولتمند ، یا اطوار خشن « انگری یانگمن » های مثلا اجتماع گراست ، خسته و دلزده باشد .

صفائیان ، سور رئالیستی وفادار است . سالهاست که تابلو های پرکار و آکنده از شکل و رنگ خود را برمحور عواملی که اندیشه و ذهنش را به خود مشغول کرده ، ادامه می‌دهد و تکرار می‌کند . خود معتقد است که دلمشغولی عمده‌اش « هرفان » شرق است ، و گرچه به نظر می‌رسد از واژه هرفان بیشتر گونه‌ای « رسیدن » ، « وصل » یا « شکفتن » را در نظر دارد ، به هرحال همه‌ی کوشش دست یافتن به آن لحظه و مرحله‌ی والا اثری تعریف ناشدنی‌آینست که در ادبیات و هنر سنتی ما جای مهمی دارد .

نقاشی های صفائیان ، مثل کار همه‌ی سور رئالیست‌ها ، ریشه در ادبیات دارد و در پی روایت چیزی یا حکایتی در ویرای نمود صرفا بصری شکلها و رنگهاست . منتها حکایتی که خط مستقیم ندارد و از فراگرد منطقی شکلها و عوامل سازنده‌ی خود به وجود نمی‌آید . مساله ، بیشتر رابطه‌ی شکلهایی است بومی و ایرانی ، در تقابل باشکلهایی جهانی و بی‌زمان که با پاره‌ای مونیف های انتزاعی مکمل ، مجموعه‌ای رنگین و پرکار به وجود می‌آورد . مجموعه‌ی بصری حاصل ، در برابر خطی از افق که همواره در کارهای

صفائیان وجود دارد ، انگار در فضا امتداد می‌یابد و چون ابری سبک یا حبابی رویایی در آسمان غوطه‌ور می‌شود . در این توده‌ی رنگین می‌توان از نپاد های مذهبی گرفته تا نن های عربان آدمی ، گلپای جادویی و غریب و اندامواره های گاه آشنا و گاه نامانوس را یافت که در هم می‌آمیزند و مثل یک « فوک » بی‌پایان ، بارها و بارها تکرار می‌شوند . از این تکرار است که صفائیان به جزئیات دشواری که در رابطه های پیش بینی نشده‌ی شکلها و رنگها نهفته دست می‌یابد و از نظر مهارت در

بیان تجسمی ، می‌بالد و گامی از خود فراتر می‌رود در نمایشگاههای کنونی ، مثل همیشه

* اثری از صفائیان در « مهرشاه » : طرحی که پیچیده می‌شود

نوسانی رنگین میان

سور رئالیسم و عرفان شرقی

آغاز نقش آفرینی است . وجود این « مرکز » یا « مبداء » ، گرچه از سویی شکل دهنده و تعیین کننده‌ی ترکیب بندی است و از سویی دیگر با محتوا و فرایند اندیشه‌ی نقاش در برداختن به گونه‌ای دایره‌ی حیات عارفانه همخوانی دارد ، اما گاه به تمامیت پاره‌ای از کارهای صفائیان لطمه می‌زند . این ، در موقعی است که شکل یا مجموعه‌ی شکلی مرکزی ، آنگذر از نظر بصری نیرومند است که دیگر شکلها یا موتیفها را به صورت عواملی فرعی و آرایش درمی‌آورد ، در حالی که اهمیت زیبا شناختی و نقش آن شکلها و موتیفها در کل تابلو بیشتر از آن است که به نظر تماشاگر می‌رسد . شاید بدین سبب باشد که در نگاه چند باره و دقیق به تابلو های « علی اکبر صفائیان » ، نکته های نهان و ابعاد فیزیکی و معنوی بیشتری را می‌توان کشف کرد . تا آنجا که مساله‌ی « نقاشی » تا حدودی فراموش و تماشا‌ی تابلوها به خواندن کتابی مصور نزدیکتر و شبیه‌تر می‌شود .

کارهای کوچک و طرح گونه از صفائیان می‌بینیم که به اتودهایی برای پرده های بزرگتر می‌مانند - پرده های بزرگ در بیشتر نمایش های آثار این نقاش ، به عنوان نقطه های اوج یک دوره از کارش وجود دارند . بزرگترین تابلوی نمایشگاه مهرشاه اثری چند تکه‌ایست در زمینه های غالب آبی و سبز که گونه‌ای « داستان آفرینش » را باز می‌گوید ، داستان قدیمی نطفه بستن ، زندگی جنینی و بالارخه شکفتن و بالیدن و تصعید ، داستانی که از ابتدای تاریخ اندیشه و هنر انسانی به روایت های گوناگون تکرار شده و شاهکار هایی چون سقف نمازخانه‌ی « سیستمین » را به جای گذاشته است . این تابلوی بزرگ در ترکیب بندی متقارن خود صحنه هایی پرآکنده از زندگی نباتی ، حیوانی و انسانی را آشکار می‌کند که بی‌هیچ نظمی تصویر شده‌اند . تنها نقطه‌ی مشترک همه‌ی بخش های کار ، موتیف هایی رنگین است که به منظور القاء احساس شکفتن و باز شدن ، از راه ایجاد عمق و

تصور پرسپکتیو ، اینجا و آنجا به چشم می‌خورد

در همه‌ی تابلو های صفائیان ، به یک شکل اصلی برمی‌خوریم (در این نمایشگاه : پیکر آدمی ، یا قایق هایی نشسته به گل با اشاره‌ای به یکی از شعر های نیمایوشیج) که به مرکز ثقل کار بدل می‌شود و شکلهای کوچک و بزرگ دیگر از آن به سوی گوشه های تابلو امتداد می‌یابند . صفائیان فراگرد نقش آفرینی خود را از این نقطه‌ی مرکزی می‌آغازد ، و شکلها و رنگهای خود را بی‌هیچ تصمیم یا طرح پیشین ، گرداگرد شکل اصلی می‌تند تا لحظه‌ای که تابلو کامل شود . معمولا طرح کلی یا چشم‌انداز از پیش معینی در کار نیست و تنها اندیشه‌ای اولیه و مبهم مایه‌ی